

تعلیقات آیت الله جعفری بر اصول کافی، شش باب از کتاب الحجّة

ترجمه: مینا اسکویی*

مهدیه مفیدی**

چکیده: آیت الله شیخ محمد رضا جعفری ضمن ترجمه انگلیسی کتاب اصول کافی، تعلیقات ارزشمندی بر آن افزوده است. در این گفتار، تعلیقات نگارنده بر شش باب کافی آمده است. نگارنده در این تعلیقات، درباره درونمایه احادیث، خصوصا در باب تحریف نشدن قرآن نکات مهمی بیان کرده است.

کلید واژه: کافی، کتاب الحجّة؛ تاریخ شیعه، قرن دوم هجری (هشتم میلادی)؛ قرآن - تحریف ناپذیری.

اشاره

و شوطه ۹ سفینه و ترجمه انگلیسی اصول کافی - که به قلم
عالمة حضرت آية الله شيخ "مؤلف جعفری جفی لکم شده -
توضیحی ارائه شد ترجمه سبلی شیطی را تعلیقا ثلین که و
آن سخته و دو مو توه ثنون قرا رگه و شوطی ۹

*. کارشناس ارشد زبان و ادبیات انگلیسی. **. کارشناس زبان انگلیسی، دانشگاه الزهراء.

۶ ۶

بِأَنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَهَا أَطْلَاقٌ بِحَسَبِ مَا كَانَتْ تَقْتَضِيهِ مِنْهُ
 مَتَّعِيَةً زَوْجِيَّةً بِمَا خَلَقَ مِنْهَا لِيَتَمَّ بِهَا نَسَبُهَا وَتُحْتَسَبَ
 رِغْزَانُهَا بِسَبَبِ مَا كَانَتْ تَقْتَضِيهِ مِنْهُ لِيَتَمَّ بِهَا نَسَبُهَا

نَحْوُ نَفْسٍ عَلَى وَجْهِ عَالِيٍّ وَبَنِيٍّ وَبَدْنٍ وَحُضْوٍ وَابْنِيٍّ وَشَيْخِيٍّ وَ
 مَوْلَىٍّ عَالِيٍّ أَنْ رَجُلٌ شَرَّ أَنْ تَطْأَهُ وَنَحْوِ عَالِيٍّ جِنْدٍ
 سَوْطِ جَلِيٍّ كَمَا شَرَّ أَنْ رَأَى بَعْضًا وَنَحْوِ عَالِيٍّ جِنْدٍ عَالِيٍّ
 كَلِمَةً خَيْرًا عَالِيَّةً قَدْ بَدَأَتْ بِهَا تَهْنِئَةً لِأَنَّهَا تَقْتَضِيهِ مِنْهُ
 تَطْبِخٌ بِلَذْوِ مَبْنِيِّ وَاقْتِضَاءٌ بِمَا خَلَقَ مِنْهَا لِيَتَمَّ بِهَا نَسَبُهَا
 بِأَنَّهَا عَالِيَّةٌ رِغْزَانُهَا بِسَبَبِ مَا كَانَتْ تَقْتَضِيهِ مِنْهُ لِيَتَمَّ بِهَا نَسَبُهَا
 وَبِهِ لِيَكُونَ نَسَبُهَا
 وَبِهِ لِيَكُونَ نَسَبُهَا
 وَبِهِ لِيَكُونَ نَسَبُهَا
 وَبِهِ لِيَكُونَ نَسَبُهَا

* ص ۱۳۷، باب نادر، ح ۱، ذیل «صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ»:

معمولاً پس از آنکه کسی عطسه می‌کند، به او می‌گویند: «عافیت باشد [یرحمک الله]»؛ اگرچه امامان نیازی به این‌گونه دعاها ندارند. ایوب بن نوح به همین دلیل سؤالش را مطرح کرد.

* ص ۱۳۸، همان باب، ح ۲، ذیل «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللهِ»:

امام مهدی را بقیة الله می‌نامند؛ زیرا امامان دیگر همگی از دنیا رفته‌اند، ولی ایشان همچنان در قید حیات‌اند.

* ص ۱۳۸، همان باب، ح ۳، ذیل «نمیرأهلنا»:

قصد امام در اینجا، ایجاد پیوند لغوی میان «امیر» و «یمیر» نبوده است. «امیر» صفت از ماده «أ م ر» به معنای «امر کردن»؛ ولی «یمیر» فعل ناقص، سوم شخص مفرد از ماده «مار» به معنای فراهم کردن است. نکته این حدیث آن است که حضرت علی علیه السلام را به دلیل قدرت دنیوی ایشان که او را از دیگران متمایز می‌کند، امیرالمؤمنین نمی‌خواندند؛ بلکه قدرت ایشان ناشی از «پشتوانه» علم دین است که توسط پیامبر به ایشان اعطا شده تا پس از او نیز برای ادامه راه امامت، به امامان دیگر اعطا شود.

* ص ۱۴۰، باب فیه نکت و تنف من التنزیل فی الولاية، مقدمه باب:

این یکی از فصلهای کافی است که لازم است توضیحاتی درباره آن داده شود. یادداشتهای ذیل باید پیش از مطالعه متن خوانده شوند. این بخش، برخی موضوعات پیچیده را درباره متن بیان می‌کند که در فصلهای قبل و بعد، با آنها برخورد خواهیم کرد.

۱. از ۹۲ حدیث در این فصل، ۶۶ مورد ضعیف است؛ ۱۳ مورد مجهول (یعنی نقل‌کننده آنها در اسناد ناشناخته است) و ۲ مورد یعنی ۹۱ و ۹۲ مرسل است؛ یعنی بدون اسناد، و یک حدیث مرفوع است. هیچ‌یک از این ۸۲ مورد، قابل اطمینان نیستند و ۱۰ مورد هم رها شده‌اند. از میان ده حدیث، ۶ حدیث صحیح هستند، و براساس نظر مجلسی، «مجهولون کالصحیح» اند؛ یعنی دارای نقل‌کننده‌های ناشناخته در اسناد هستند؛ اما مجلسی آنها را در موقعیت صحیح قرار می‌دهد. دو حدیث موثوق‌اند؛ یعنی با اینکه صحیح نیستند، قابل استناد شناخته شده‌اند. (مرآة العقول، ج ۵، ص ۱-۱۶۰) به خوبی، روشن است که مجلسی بیش از دیگران می‌توانست موقعیت یک حدیث را صحیح شناسایی کند. لذا آنچه را در این فصل آمده است،

نمی‌توان پایه و اساس کشف عقاید امامان درباره عقیده‌شان دانست؛ حتی اگر آنان چنین استنادی می‌کردند، شواهد به دست آمده از اسناد به تنهایی، کافی نیست و معنایی که امامیها به متون استناد می‌دهند، باید علاوه بر آن مورد توجه قرار گیرد. ۲. برای تفسیر این حدیثها، آنها را به چند گروه تقسیم می‌کنیم. هرکدام از این احادیث دارای بُعد ویژه‌ای است که باید توضیح داده شود. در تمام این طبقه‌بندیها، تنها به اولین نمونه‌ها - که در این فصل مطرح می‌شوند - اشاره شده است. در غیر این صورت، این پانوشته به اندازه یک بخش اصلی طولانی می‌شد. حدیثهای دیگر، در هریک از طبقه‌بندیها ارائه شده و قابل مقایسه با مثالهای توضیح داده شده می‌باشد.

الف) نخستین طبقه‌بندی شامل حدیثهایی است که آیه‌ای از قرآن را با ارائه یک معنای ویژه، تفسیر می‌کنند؛ مانند حدیث ۷ که «القربی» را به امامان تفسیر می‌کند، نه هرکسی که خویشاوند پیامبر است؛ یا حدیث ۱۳ که «امّة» را امامان معنا می‌کند. سایر نمونه‌ها عبارت‌اند از: شماره‌های ۱۵، ۲۲، ۲۳، ۲۸، ۴۴، ۵۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰ تا ۷۲، ۷۷ و ۸۱. همچنین این بخش به متنهایی اختصاص دارد که نشان‌دهنده وقایع خاص‌اند (شأن النزول)، یعنی با اینکه آیه دارای معنایی عمومی است، ارتباطی ویژه با یک واقعه خاص یا فرد ویژه دارد. رجوع شود به حدیث ۶۹ و ۷۱). همچنین آیاتی که درباره چند واقعه متفاوت بودند، اما در حقیقت، یک مطلب را نمایان می‌کردند؛ مانند حدیث ۷۳.

ب) دومین طبقه‌بندی شامل مثالهایی از «ذکر المصداق الخفی» است که برای مرجعی دور از ذهن به کار می‌رود. برای مثال، در حدیث شماره یک می‌خوانیم: «چیزی که توسط روح القدس بر قلبت نازل شده است.» این عبارت هم به کتاب وحی شده و هم به ولایت امیرالمؤمنین به عنوان یک حجّت الاهی برمی‌گردد. همچنین، حدیث ۶ هم در این طبقه‌بندی قرار می‌گیرد که در آن امام علیه السلام توضیح

می دهد که نخستین چیزی که از کلمه «فرستاده شده» به ذهن می رسد، قرآن است، اما ولایت هم مصداق «أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ» است. دیگر حدیثها که در این طبقه بندی جای می گیرند، عبارت اند از: ۱۱، ۱۸، ۱۹، ۳۰، ۴۲، ۴۸ تا ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۷۸، ۸۴، ۸۵ و ۸۸.

ج) این طبقه بندی شامل تفاسیر حدیثهایی می شود که ما به عنوان «ذکر اهمّ المصداق» می شناسیم و به بهترین مرجع عبارتها توجه دارند. برای مثال، در حدیث ۲ عبارت «امانت» توضیح داده شده است. تفاسیر متعددی در متون، برای این عبارت عرضه شده است؛ مانند: مسئولیت پذیرفتن توحید و مسئولیت پذیرش نبوت. امام عبارت را به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر می کند، زیرا پذیرش توحید آسان تر از پذیرش نبوت است و پذیرش نبوت، آسان تر از پذیرش ولایت است. لذا پذیرش ولایت، دشوارترین امر است. بنابراین، مهم ترین امانت برای قبول مسئولیت است که مردم در دنیای ارواح قبل از خلقت این جهان، پذیرفتند (= عالم الذر؛ بنگرید: حدیث ۴ و دیگر احادیث این فصل).

در حدیث ۳، امام واژه ایمان را به ولایت تفسیر می کند؛ زیرا دشوارترین (و لذا مهم ترین و لازم ترین) جزء اعتقادی است که عدم قبول آن می تواند باعث گمراهی مؤمنان شود. دیگر حدیثهای این طبقه بندی عبارت اند از: ۵، ۹، ۱۰، ۱۶، ۲۰، ۲۹، ۳۳ تا ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۶۶، ۷۷، ۸۲، ۸۳ و ۸۵.

د) حدیثهایی که در این طبقه بندی قرار می گیرند، شامل تفاسیر گفته هایی اند که فضایی کلی دارند و یک مرجع ویژه را شامل می شوند؛ مانند آنچه در حدیث ۴ آمده است که در آن، آیه به «برخی از شما» یعنی مؤمنان و «برخی از شما» یعنی کافران اشاره دارد و امام در توصیف آن، شرایط ایمان به ولایت را می گنجاند. (نیز بنگرید: حدیث ۷۴) این طبقه بندی شامل تفسیر آیاتی می شود که درباره یک واقعه خاص نازل شده اند و یک مفهوم کلی از آن استنباط می شود. این مفهوم کلی شامل

چیزی می شود که امام آن را آیه کَلِّی می داند (مانند حدیث ۸۷) و به بت پرستانی اشاره دارد که از امام درباره هوشمندانه بودن رسالت می پرسند؛ امّا پاسخی کَلِّی به پرسشهایی هم هست که درباره منشأ الاهی برخی از موضوعات که امام به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر می کند، اشاره دارند.

ه) این طبقه بندی شامل احادیثی می شود که به تأویل قرآن یا به معنای باطنی آن اشاره دارد. تأویل (که به معنای بازگشت به معنای اصلی است) دارای دو شکل است: نخستین مورد به منشأ زبان شناسی کلمه یا عبارت مربوط می شود؛ و دومین شکل، به معنای اصلی یا اَوَّلِیَّة عبارت یا کلمه سر و کار دارد. در اینجا، دومین شکل تأویل منظور نظر ماست. در قرآن نیز آیات به دو بخش محکّمات و متشابهات تقسیم می شود: آیات محکم آیتی اند که تنها یک تفسیر از آنها امکان پذیر است؛ در حالی که متشابهات، آیتی اند که مضامینشان روشن است (ظاهر)، امّا می توان معنای دیگری (باطن) هم برای آنها ارائه داد. با این حال، همان طور که در حدیث ۱ از فصل ۲۲ کتاب الحجّة (باب أنّ الراسخین فی العلم هم الائمه علیهم السلام) دیدیم، پرسشی که در اینجا مطرح می شود، به فردی برمی گردد که دانش ارائه تفسیر درست از معانی باطنی به او سپرده شده، یعنی چه کسانی راسخ در علم اند. بنابر تعبیر امامان، این توانایی به پیامبر و امامان داده شده است و این امر با «تنزیل» که منحصرأ از سوی پیامبر گرفته می شود، متفاوت است. نکته دیگر که نمونه آن در حدیث ۹۱ ارائه شده است، در تفاوت آشکاری که میان بخشهای توضیحی تنزیل و تأویل وجود دارد، قابل مشاهده است. تنزیل طبقه بندی گسترده تری نسبت به قرآن است و به قرآن و بخشهای توضیحی دیگری اشاره دارد که توسط جبرئیل بر پیامبر نازل شده است. امّا تأویل به توضیحاتی گفته می شود که توسط آنچه از دانش نشئت می گیرد، ارائه می شود که البتّه در سراسر تنزیل رخ نمی دهد. در پایان همان حدیث، تصریح می شود که عبارت توضیحی «او امیرالمؤمنین را در نظر داشت» جزء تنزیل است.

سخن‌گو (متکلم) از عبارت «منظور او این بود» استفاده کرده و نه «منظور من این بود». پس نتیجه می‌گیریم که این بخش، بخشی از قرآن نبوده است. بنابراین، در اینجا اشاره آشکاری به بخشهای توضیحی‌ای که از طریق جبرئیل نازل شده، وجود دارد؛ لذا این بخش، بخشی از تنزیل می‌باشد و نه بخشی از قرآن. در حدیث ۱۴ این فصل، موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار داده‌ایم. آنها که «رسوخ در علم ندارند»، از ماهیت چندگانه‌ای برخوردارند که [در این صورت] معنایی را می‌رسانند که مناسب هدفشان باشد و آنها را به هدفشان نزدیک‌تر کند. برای فهمیدن معنای صحیح باطنی آیات، باید بعد از پیامبر به امامان متوسل شد، زیرا آنان آگاه به معنای اصلی آنها هستند و قادرند که بیان کنند کلمه یا عبارت به چه معنایی برمی‌گردد.

همان حدیث، تفاوت بین آیات محکم و متشابه قرآن و همین‌طور هدایت قابل اعتماد و غیرقابل اعتماد را بیان می‌کند. هدایت قابل اعتماد، توسط کسانی است که خود مرتکب خطا نمی‌شوند (معصومین) و توسط کسانی که در هدایت خطا نمی‌کنند و مانند ام یا اصل کتاب و آیات محکم‌اند؛ در حالی که ادعای دیگران درباره هدایت‌گری، غیرقابل اعتماد است؛ مانند آیات متشابه، آن‌گاه که تأویلشان توسط کسانی ارائه شود که راسخ در علم نیستند.

با این همه، باید توجه داشت که همان‌گونه که آیات متشابه نیازمند تأویل‌اند، برای آیات غیرمتشابه هم می‌توان تأویل داشت. در حدیث ۳۱، آیه‌ای از سوره بقره تفسیر شده است که همان آیه در سوره مائده نیز آمده (۵: ۷۰)، و از آن برمی‌آید که در رابطه با بنی اسرائیل (آن آیات) وحی شده است. امام براساس «رسوخ در علم»، برای آن تأویلی ارائه می‌کند که محتوای مشابه آیات، قابل اطلاق بر محمد ص و علی ع به عنوان مولی، و پیامدهای آن در میان مسلمانان باشد.

از این (تأویل) می‌توان دریافت که معنای باطن این آیه، آن است که همان‌گونه که بنی اسرائیل هر آنچه را خوش نمی‌داشتند از جانب پیامبرانشان نمی‌پذیرفتند،

برخی مسلمانان نیز از پذیرفتن دستورهای الهی در مورد ولایت خودداری کردند؛ زیرا خوشایندشان نبود و دیگران را برگزیدند. بنی اسرائیل نیز چنین کردند و برخی از پیامبرانشان را که منصوب از جانب خدا بودند، به قتل رساندند. (رجوع شود به احادیث ۸۸، ۸۰، ۷۹، ۷۶، ۷۵، ۶۷، ۶۱، ۵۴، ۴۶، ۴۱)

و) در این دسته بندی، احادیثی آمده که براساس نوع اول تأویل - که در بخش بالا بحث شد - دارای تأویل زبانشناسی است. یکی از انواع تأویلهای زبان شناسانه، در حدیث ۳۸، در رابطه با کلمه «مصلین» ارائه شده و بیان شده که «مصلین» دو معنادر: یکی، کسی که نماز می خواند و دیگری، اسبی که در یک لحظه به مقصد می رسد. نخستین معنا، معنایی بسیار مشخص است و تنها معنای دوم است که براساس تأویل درست (یعنی تأویلی که امام ارائه کرده) باید پذیرفت.

۳. سؤال از تحریف در متن قرآن:

در این فصل، به ارائه دیدگاه شیعه می پردازیم؛ درباره متن قرآن همان گونه که در نزد مسلمانان موجود می باشد و اینکه آیا این قرآن شامل تمام متنی است که بر پیامبر نازل شده و هیچ حذف و اضافه ای در آن نشده است. در لوای این سرفصل، به احادیثی که به این سؤال مرتبط می شوند نیز می پردازیم.

الف) واژه تحریف برگرفته از ریشه «ح - ر - ف» است و دو صیغه حَرَفَ و حَرَّفَ نیز معنای مشابهی را می رسانند: یعنی «تبدیل چیزی از راه و یا شیوه مناسب آن» یا «تغییر (دستکاری) کلمات از معنای درستشان» (رجوع شود: Lane، بخش ۲، ص ۵۴۹). لغت تحریف در بحثهایی که درباره محتوای قرآن صورت می گرفته به کار می رفته؛ زیرا خود آن در سه جا در قرآن ذکر شده است:

- برخی از یهودیان کلمات را از جایشان تغییر می دهند (مُحَرِّفُونَ). (نساء (۴) / ۴۶)

- به دلیل پیمان شکنی شان، آنها را لعن و دلهایشان را دچار قسوت کردیم. آنان

کلمات را از جای خود تغییر می دهند. (مائده (۵) / ۱۳)

- یهودیان، سخت، شنوندگان دروغ‌اند؛ شنوندگان‌اند برای گروهی دیگر که نزد تو نیامده‌اند (جاسوس آنهایند). آنان کلمات را از جایگاه خود تغییر می‌دهند. (مانده (۵) / ۴۱)

ب) از دو معنای تحریف که در بالا به آن اشاره شد، دو بحث دیگر نیز در دنباله ارائه می‌شود: در اولی موضوع تغییر در مکان یک کلمه است به هدف تغییر در معنایی که سخن‌گو خواهان انتقالش بوده (تحریف معنوی) که سه آیه بالا نمونه آن است. دومی دربرگیرنده حذف و یا اضافه کلماتی است (تحریف لفظی). و این بحث تحریف لفظی است که باعث منازعاتی بین گروه‌های مختلف مسلمانان شده است. دیدگاه‌های علمای شیعه امامی در رابطه با تحریف لفظی به طور مفصل در فصلی به نام «صیانة القرآن من التحریف» در کتاب البیان فی تفسیر القرآن، اثر سید ابوالقاسم الخویی بررسی شده است. (ص ۲۱۵ به بعد)

در این زمینه، ضروری است که آیات ذیل از سوره بقره را مورد توجه قرار دهیم: «آیا طمع دارید که به شما ایمان آورند، در حالی که گروهی از آنها هستند که کلام خدا را می‌شنوند، سپس بعد از آن که آن را فهمیدند، تحریفش می‌کنند، در حالی که می‌دانند... گروهی از آنهایند که امی هستند و کتاب را نمی‌دانند مگر آرزوهای خود؛ آنها فقط گمان می‌کنند. پس وای بر کسانی که کتاب را به دست خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این، از جانب خداست» تا آن را به بهای اندکی بفروشند. پس وای بر آنها، از آنچه دست‌های آنها نوشته و وای بر آنها از آنچه دست می‌باند.» (بقره (۲) / ۷۵-۷۹)

معنای ظاهری این آیات، تحریف لفظی است؛ اگرچه این آیات و آیات دیگری که در بالا آمده، درباره متون تورات و اناجیل‌اند و ربطی به بحث مطرح شده در اینجا ندارد که تنها متن قرآن را مد نظر دارد.

ج) از طریق نشان دادن نظرات اولین محدثان شیعه، روایات و نقل قولهای ذیل

را از شیخ صدوق می‌توان ذکر کرد:

«اعتقاد ما بر این است که قرآن که خداوند بر پیامبرش وحی کرده، همانی است که بین دو جلد (بین الدفتین) نازل شده و همانی است که اکنون در دست مردم است و از این چیزی بیشتر نبوده است.» (ترجمه انگلیسی اعتقادات الامامیه، ص ۷۷) فرض بر این است که اگر احادیثی که از امامان نقل شده، به مثابه ادله‌ای برای این ادعا باشد که در قرآن تحریف صورت گرفته، محدثان اولیه از جمله شخصیت برجسته‌ای مانند شیخ صدوق، چنین عقیده‌ای نداشته‌اند؛ پس نمی‌توان مدعی شد که این مکتب به تحریف قرآن عقیده دارد.

د) اگر ادله‌ای برای علمای شیعه مبنی بر ادعای تحریف قرآن وجود دارد، ابتدا توسط سه خلیفه اول و دیگران مطرح شده است. از این رو، باید این سؤال را پرسید که آیا این تحریف مرتبط به تحریف معنوی است یا تحریف لفظی؟ محتمل‌ترین نتیجه‌گیری این است که در بیشتر این موارد، تحریف معنوی مورد بحث است. باید به خاطر داشت که در میان احادیث، نمونه‌هایی هست که در آنها هم تحریف و هم تأکید بر کامل بودن و صحیح بودن متن قرآن در کنار هم ذکر شده است. مثالی از این مورد، حدیثی است که امام پنجم، امام باقر علیه السلام برای سعد الخیر فرستاد.^۱

۱. در متون تاریخی، این شخص سعید الخیر نام گرفته است. وی فرزند عبدالملک بن مروان، دومین خلیفه مروانی است (تولد: ۲۶ / ۶۴۶ - خلافت ۶۸۵ / ۶۵ تا ۷۰۵ / ۸۶) (ابن سعد، طبقات، ج ۵، ص ۱۶۶؛ الطبری، ج ۲، ص ۱۱۷۴؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۴۲۰؛ ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۱۹؛ نهایه الارب، ج ۲۱، ص ۲۷۹). ابن عساکر درباره او گوید: «سعید بن عبدالملک بن مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه، مشهور به سعید الخیر. او یک متأله (مرد عبادت) بود. وقتی شب فرامی‌رسید، لباسهای خود را از تن بیرون می‌کرد و دو جامه بافته شده از پشم بز می‌پوشید و به نماز می‌ایستاد و با متصوفان کوفه همراهی می‌کرد (دکتر صلاح‌الدین المنجد، معجم بنی‌امیه، ص ۵۹-۶۰ به نقل از تاریخ دمشق). جایگاه او در میان بنی‌امیه و عوام در سال ۱۲۶/۷۴۴ چنان بود که زمانی که قدرت اموی رو به ضعف می‌گذاشت و مردم به تدریج در برابر آنها می‌ایستادند، مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی به او نوشت: «از آنجا که سعید یک متأله بود، خداوند برای هر خاندانی که آنها بر آن سلطه یافتند، ستونهایی نهاد و از آن طرق، از چیزهایی که آنان را می‌ترسانید، دورشان کرد. و تو برای ما، یکی از آن ستونهایی».

این حدیث را کلینی به دو اسناد روایت کرده است: «یکی از راههایی که آنها کتاب (رجوع به ۲:۱۰۱) را رد کردند، از طریق تأیید حروف آن، ولی تغییر حدود آن است؛ بنابراین، آنها قرآن را به درستی نقل کرده‌اند، اما توجه نکرده‌اند که به چه دستور داده است. جاهلان به این امر، خشنودند که چگونه این روایت (قرآن) به خاطر آنها سپرده شده، در حالی که علما به دلیل رها کردن توجهشان بسیار غمگین شده‌اند.» (الکافی، جلد ۸، ص ۵۳؛ الوافی، ج ۵، ص ۲۷۴، ج ۱۴، ص ۲۴؛ البحار، ج ۷۸، ص ۳۵۹).
 (ه) در مورد آن دسته از احادیث که گفته قرآن به شکلی است غیر از آنچه در متن قرآن آمده، (احادیث ۶۴، ۵۸-۶۰، ۴۷، ۴۵، ۳۲، ۲۷-۲۵، ۲۳، ۸ این باب از کافی) باید دانست که نه تنها امامیه راوی این احادیث بوده‌اند، بلکه غیر امامیه نیز تعداد زیادی از این دست احادیث را روایت می‌کنند. این دسته احادیث را می‌توان به گروههای زیر تقسیم کرد:

یکم) آنچه در متن رسیده از قرآن، نیامده است:

۱. آیه الرجم (آیه سنگسار)

۲. لا ترغبوا عن آباءکم...

← و از او خواست که مردم را از بدنام کردن خلافت ولید بن یزید بن عبدالملک بازدارد. سعید الخیر در شورش که علیه او بود، کشته شد. (بنگرید: طبری، ج ۲، ص ۱۷۸۵-۱۷۸۶؛ ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۸۴؛ العیون و الحدائق، ج ۴، ص ۱۳۴-۱۳۵؛ نه‌ایة الأرب، ج ۲۱، ص ۴۷۷؛ جمهرة رسائل العرب، ج ۲، ص ۴۶۰-۴۶۱).

به هر حال، در منابع شیعه امامیه، نام او به عنوان «سعد» آمده، و در تاریخ ابن کثیر (ج ۹، ص ۶۸) نیز آمده است. روایت زیر را شیخ مفید از طریق ابوحمزه در مورد سعد الخیر آورده است: «سعد بن عبدالملک... به حضور ابوجعفر [امام باقر] رسید - و ابوجعفر علیه السلام او را سعد الخیر نامید - در حالی که مانند یک زن می‌گریست... ابوجعفر علیه السلام پرسید: چرا گریه می‌کنی، ای سعد؟ او گفت: چرا چنین نکنم؟ در حالی که از شجره ملعونه در قرآن هستم [اشاره به آیه قرآن، سوره اسراء (۱۷) / ۶۰ که از بنی امیه، به عنوان «شجره ملعونه» یاد کرده است]. امام باقر علیه السلام فرمود: تو از آنها نیستی، تو اموی نیستی، بلکه تو از خاندان ما هستی. آیا نشنیده‌ای کلام الاهی را که خدای عزوجل از حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می‌کند: «فمن تبعني فإنه مني» [قرآن، حجر (۱۴) / ۳۶] (الاختصاص، ص ۵۸۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۸-۳۳۷)

۳. لو أن لابن آدم...

۴. سوره‌ای مانند بقره

۵. سوره‌ای مانند سوره‌هایی که با «سیح لله» آغاز می‌شود (یعنی سوره‌های ۵۷ و

۵۹ و ۶۱)

۶. آیه الرضا

۷. سوره‌های «الخلع» و «الحقد»

۸. آیه إن جاهدو كما...

۹. بلّغوا عنّا قومنا...

۱۰. دو آیه که در مصحف نوشته نشده

دوم) آیاتی که با متن مصحف موجود متفاوت است:

۱. لم یکن... (سوره ۹۸)

۲. و علی الذین یصلون فی الصفّ...

۳. و صلاة العصر...

۴. و لو حمیتم كما حموا

۵. إلا من تاب...

۶. و هو أبّ...

۷. أن لا یطوّف بهما...

۸. إني أنا الرزاق...

۹. و نوائب الدهر...

۱۰. و یستعینون...

۱۱. ما سلکک یا فلان...

۱۲. فی مواسم الحج...

۱۳. متتابعات

۱۴. ولا محذّث

۱۵. والذّکر والانثی...

۱۶. إلی أجل مسّی...

سوم) بخشهایی که از متن مصحف موجود حذف شده است:

۱. سورة «احزاب»

۲. آنچه در نتیجه مرگ بسیاری از حافظان قرآن در جنگ یمامه رخ داد (دلیل فوری دعوت عثمان برای تدوین قرآن).

۳. آنچه از سورة توبه از بین رفته است.

۴. آنچه مرتبط به تعداد سوره‌ها و حروف در قرآن است.

چهارم) آنجا که متن روایت شده نسبت به مصحف موجود، افزونی دارد: المعوذتان (سوره ۱۱۴ و ۱۱۳) براساس نقل ابن مسعود.

همه این روایات و احادیث در صحاح و مسندهای قابل قبول برای مسلمانان غیرامامی نقل شده است.

و) غیرامامیه، نسخ قرآن را به سه نوع تقسیم می‌کنند: نسخ حکم، نسخ بخشی از متن، نسخ هر دو (یعنی بخشی از متن و بخشی از حکم). احادیث بالا مرتبط به نوع دوم و سوم نسخ‌اند. تمامی احادیث بالا مرتبط به حوادث بعد از رحلت پیامبر است؛ در حالی که سؤال نسخ، تنها مرتبط است با آنچه خود پیامبر در زمان حیات خویش نقل کرده است. اگر این نسخ اجازه‌اش توسط غیرامامیه اجازه‌اش صادر شده باشد، نمی‌تواند برای حمله به امامیه برای روایت احادیث مشابهی از این نوع، دست‌آویز باشد.

۴. تمامی این بحث، برای امامیه، حول سؤال از مصحف حضرت علی علیه السلام است که به طور مفصل، در پاورقی ترجمه فصل ۳۵ از کتاب الحجّة شرحش گذشت. مبنای ترتیب مصحف علی علیه السلام، ترتیبی بوده که در نزول قرآن وجود داشته و به

علاوه متن قرآن، شامل بخشهایی از تفاسیری بوده که یا با وحی نازل شده یا از جانب پیامبر نقل می شده است. این بخشهای تفسیری در هنگام تدوین مصحف، رد شد.

اما همان بخشهای محذوف بخشی از آموزه‌های امامان را تشکیل دادند. بنابراین، منظور از «وحی» (تنزیل) در این فصل، تنزیل گسترده‌تری بود که شامل بخشهای تفسیری وحی شده و نوشته شده توسط امیرالمؤمنین علیه السلام در مصحفش می باشد. شواهد این مصحف را می توان در حدیث ۳۲ یافت که اشاره دارد به آنچه «در کتاب نوشته شده» که باید به یک متن مکتوب ارجاع دهد که شامل تفاسیر ارائه شده است. از آنجا که پیامبر هیچ متن مکتوبی ندارد، بنابراین، مصحف باید نسخه مکتوبی از پیامبر باشد که شامل تفاسیر نیز باشد، یعنی مصحف حضرت علی. علاوه بر آن، ما باید به سخنان غیر امامیه پاسخ دهیم که می گویند: امامیه به متون دیگری غیر از قرآن اعتقاد دارند که متعلق به حضرت فاطمه علیها السلام می باشد و آن را صحیفه حضرت زهرا و جامعه می نامند.

در پاورقی فصل ۴۰ از کتاب الحجّة به طور دقیق، ماهیت این متون توضیح داده شده و نشان داده شده که این دو، اصلاً از قرآن نیستند. مصحف حضرت فاطمه علیها السلام متنی است که توسط فرشته (درباره حوادث و اتفاقات) به حضرتش گفته شده و حضرت علی علیه السلام آن را نوشته است. جامعه هم مجموعه‌ای از قوانینی است که پیامبر حضرت علی املاء کرده است.

۵. قرائت قرآن و قرائت اهل بیت علیهم السلام. یکی از پرسشهای مرتبط با متن قرآن، این است که از قرآن، قرائتهای متفاوتی وجود دارد. در اینجا برای پرداختن به قرائتهای مختلف که از قرآن وجود دارد و بحث در اعتبار آنها فرصت نیست. به این بسنده می کنیم که بگوییم یک قرائت خاص موجود است که از امامان برای ما به جا مانده و شیعه آن را به عنوان قرائت معتبر می شناسد (اگر سلسله روایی آن معتبر باشد).

یک مثال جامع از معرفی این قرائت بر احادیث امامیه در احادیث ۴-۱۱۹۳ در فصل ۱۱۰ کتاب الحجّة آمده است.

در فصل حاضر، مثالهایی از احادیث مرتبط با قرائت اهل بیت در شماره ۲۱ و ۶۱ آمده است. اگر در این احادیث، درباره آیه ششم سوره انعام قرائت «من بلغ» حفظ شده، معنا باید اینگونه باشد: «هرکه رسید»، مفعول فعل حذف شده و تفسیر آن را همراهی کرده است؛ یعنی امامت. بنابراین، در قرائت تفاوتی نیست، بلکه تفاوت در معناست.

با این وجود، اگر درک کنیم که قرائت متفاوتی وجود دارد (یعنی - مَنْ بُلِّغَ -) تفسیر رضایت بخش تری خواهیم داشت یعنی (هر آنکه از آن مطلع می شود)؛ یعنی مطلع می شود که او جایگاه امامت دارد. در اینجا «بُلِّغَ» معنای مجهول دارد یعنی «مطلع شده»، «گفته شده». همچنین باید توجه داشت که در تفاسیر معمول از مصحف، «مَنْ» در این عبارت به «کُم» برمی گردد، در عبارت «لانذرکم به»، به معنای «که من شما را هشدار دهم و هشدار دهم هر آن که را...»؛ در حالی که در تفسیر حدیثی باید لغت «مَنْ» به فاعل فعل هشدار دادن برگردد و این معنا را برساند: «که من و هر آن که... شما را به آن وسیله هشدار می دهد» احادیث ۶۲ و ۶۳ هم مثالهایی اند که در آنها قرائت اهل بیت از قرائت مصحف متفاوت است. (رجوع به تعلیقه حدیث ۶۲)

۶. احادیثی که در آنها چندین آیه قرآن شرح داده شده است. حدیث ۸۳ یکی از چهار حدیث طولانی ای است که در هریک از آنها تعدادی از آیات قرآن توضیح داده شده است. در آنها نیز به یکی از روشهایی که در بالا گفته شده، رفتار می شود. (قسمتهای ۱ تا ۵) سه حدیث دیگر از این نوع، احادیث ۹۰ تا ۹۲ می باشند. گوناگونی تفاسیر ذکر شده در این نکته را در هنگام خواندن احادیث دیگر، چه در کافی و چه در دیگر کتب شیعی، باید به خاطر داشت.

* ص ۱۵۶، باب فيه نکت و نتف من التنزیل فی الولاية، ح ۱۵، ذیل «لم یتخذوا الولاة من دونهم»:

برای معنی ولیجه بنگرید به: یادداشت حدیث شماره ۹۴۹.

* ص ۱۵۶، همان باب، ح ۱۷، ذیل «طبقاً عن طبق»:
وضعیّت دشوار جامعه به دلیل کارهای حکّامی بود که پس از پیامبر، یکی پس از دیگری روی کار آمدند.

* ص ۱۶۱، همان باب، ذیل ح ۲۷:
این حدیث علاوه بر آنکه سلسله راویان ضعیفی دارد، بخشی از آن - که با ترکیب دو عبارت قرآنی به عنوان شاهد بوده - نیز حذف شده است. احتمالاً دو حدیثی که به این دو آیه نسبت داده شده، با هم متفاوت اند. (نک: العیاشی، تفسیر، جلد ۱، ص ۲۴۵-۲۸۵)

* ص ۱۶۶، همان باب، ذیل ح ۳۸:
بنگرید به:

E.W.Lan. *An Arabic English Lexion*, Librairie de Liban, Beirut, 1968, part 4, P. 1720 (S.V., 'S-L-W')

* ص ۱۶۸، همان باب، ح ۴۲، ذیل «ثم ازدادوا کفراً»:
۱. در اینجا دو آیه مطرح شده است: یکی آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا - تَأْتِيهِمْ سُبُلًا» (نساء ۴ / ۱۳۷)، دوم آیه «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا... لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ» (آل عمران ۳ / ۹۰). شاید سؤال‌کننده دربارهٔ ازدیاد در کفر پرسیده و این دو آیه را با هم خوانده است؛ سپس بعضی از راویان یا کاتبان، متن را با هم درآمیخته‌اند.

۲. این عبارت در سوره آل عمران چنین آمده است: «یقیناً آنان که پس از ایمان آوردن، کافر شده، به کفر خود می‌افزایند...» در اینجا امام بحث خویش را با آیات مختلف قرآنی و مناسب با طرح سؤال کفر پس از ایمان، آغاز می‌کند.

* ص ۱۷۲، همان باب، ذیل ح ۴۶:

نظر به آنکه این حدیث کوتاه شده است، آن را مبهم (دوپهلو) می‌دانند. ظاهراً معنای حدیث این است که خداوند به تنهایی، قدرت تعیین صاحب منصبان ولایت را دارد. البته این حدیث آن‌طور که به نظر می‌رسد، تردیدی در یگانگی خداوند ندارد. حدیث دیگری در خصوص ادامه همان آیه وجود دارد: «پس اگر دیگران شریک خداوند باشند، آن‌گاه شما ایمان می‌آورید.» همچنین «شریک بودن» را نقل می‌کند تا دیگران را در قدرت خداوند برای تعیین ولایت داران، شریک کند (بنگرید: تفسیر علی بن ابراهیم، جلد ۲، ص ۲۵۶).

* ص ۱۷۶، همان باب، ح ۵۶، ذیل «إنّ يوم الفصل (کان) میقاتهم أجمعین»:

فعل «بود» [کان] در این متن وارد شده ولی در همه نسخه‌های کافی وجود ندارد. در وافی، جلد ۲، ص ۲۰؛ بحار، جلد ۴، ص ۱۶۳ و نورالثقلین، جلد ۴، ص ۶۲۹، «کان» وجود ندارد. علامه مجلسی می‌گوید: در اکثر دست‌نوشته‌های کافی که من دیده‌ام، کان وجود ندارد (بنگرید: مرآة العقول، ج ۵، ص ۷۱-۷۲). یقیناً زید همان‌طور که در اینجا به نظر می‌رسد، آن را به قرآن اضافه نکرده است.

* ص ۱۷۸، همان باب، ذیل ح ۵۹:

در حدیث، از آیه اوّل «کفروا و» ساقط شده که در روایت عیاشی از ابو حمزه (تفسیر العیاشی ۱ / ۲۸۵-۳۰۷) روایت شده و نیز در گزارش علی بن ابراهیم از قرائت امام صادق علیه السلام (تفسیر قمی ۱ / ۱۵۹) آمده است. (همچنین بنگرید: البرهان ۱ / ۴۲۸)

* ص ۱۷۹، همان باب، ذیل ح ۶۲:

منظور امام این نیست که به راستی مؤمنان در قرآن، جانشین معصومان اند؛ گرچه آنهایی که در آیه به آنها اشاره شده است، مؤمنین اند و در عین حال، «مؤمنان» یکی از گروههایی اند که عمل افراد مورد خطاب آیه را می‌بینند. این استدلال منطقی نیست. به علاوه، همه «مؤمنین» قادر نیستند همچون خداوند و پیام‌آوران ایشان، عمل آنها را ببینند. در واقع، این مطلب به مؤمنان خاصی برمی‌گردد؛ یعنی معصومان. یادداشت ابتدای این فصل را نیز ببینید.

* ص ۱۸۱، همان باب، ذیل ح ۶۵:

این بدان معنی است که همه چیزهایی که به خداوند تعلق دارند، «مسجد» نامیده می‌شوند و این عبارت (مسجد) شامل جانشینان بحق او هم می‌شود. این مالکیت، توسط انسان تغییرپذیر نیست؛ پس انسان نمی‌تواند خلفا و جانشینان را تغییر بدهد.

* ص ۱۸۲، همان باب، ذیل ح ۶۷:

ضمیر در آیه قرآن به شهر لوط اشاره دارد. امام با استفاده از تشبیه می‌گوید: «در مدینه، کسی جز خانواده محمد اؤمن واقعی نیست.»

* ص ۱۸۳، همان باب، ذیل ح ۶۹:

در زبان عربی، کلمه ربط «و» الزاماً بیان‌کننده توالی نیست و حدیث - که برای تفسیر آیه قرآن استفاده شده - برای احترام بیشتر با نام پیامبر ا شروع شده، نه با نام حضرت علی علیه السلام. بنابراین حضرت محمد ا، مشهود (مشاهده شده) است و

حضرت علی علیه السلام شاهد. (بنگرید به حدیث شماره ۴۹۸)

* ص ۲۰۰، همان باب، ذیل «النور الذي أنزلنا»:

این کلمات دقیقاً به همین ترتیب در قرآن ذکر نشده‌اند. طبق آیه ۸ سوره ۶۴، «پس به خدا و رسولش و نوری که فرو فرستادیم، ایمان بیاورید.» احتمال می‌رود کلمه «کسانی که» (الذین) توسط بعضی از راویان اضافه شده باشد.

* ص ۲۰۷، همان باب، ذیل «نعم ذا تأویل»:

در حالی که این جمله در بعضی نسخه‌های کافی ذکر شده، در نسخه‌های قدیمی‌تر آمده است: «نه، این تأویل است» (بنگرید به مرآة العقول، ج ۵، صص ۱۵۱ و ۱۵۲؛ الوافی، ج ۲، ص ۲۱۴)

* ص ۲۱۱، باب فيه تنف و جوامع من الرواية في الولاية، ذیل «بالولاية و هم ذر»:
خداوند ابتدا همه موجودات را به صورت ارواح بسیار کوچکی همزمان آفرید (عالم ذر). سپس تدریجاً در چند مرحله به آفرینش جسمانی آنان پرداخت. بنابراین، آفرینش جسمانی مرحله به مرحله است و ممکن است درجات مختلفی داشته باشد؛ ولی آفرینش روح همه انسانها در یک زمان و یک مکان رخ داده و خداوند بدن جسمانی را خلق کرده و سپس یکی از ارواح موجود در عالم ذر را در او دمیده است. (بنگرید: بحارالانوار، ج ۶۱، فصل ۴۳، ص ۵۰ تا ۱۳۱؛ تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۴۶ تا ۵۱ ذیل سوره اعراف، آیه ۱۷۲)

* ص ۲۱۲، همان باب، ح ۲، ذیل «عن عبدالله بن محمد الجعفری»:

کلینی در کتاب «الایمان و الکفر» از کتاب کافی، معتقد است که نسبت عبدالله بن

محمد «الجُعْفِي» است. (بنگرید: کافی، ج ۲، ص ۱۰؛ مرآة العقول، ج ۵، ص ۱۶۱؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۳۱۴)

۱۱۹

* ص ۲۱۷، باب في معرفتهم أوليائهم و التفويض إليهم، ح ۳، ذیل «فامنن أو أعط بغير حساب»:

در آیه قرآن آمده است: «واین نعمتی است که بر تو ارزانی داشتیم. پس ببخش یا نگاه دار.» (فامنن أو أمسك) سلیمان به این سه نفر با توجه به سطح درک و فهم آنان پاسخ داد و جوابهای او به این سه نفر، همدیگر را نقض نمی کنند؛ بلکه در درجات مختلفی قرار دارند.

* ص ۲۱۹، باب مولد النبِّي أو وفاته، ذیل «لاثنی عشرة مضت»:

امامیه (به جز تعداد کمی از آنان که در این زمینه به اتفاق نظر نرسیده اند) عقیده دارند که تولد پیامبر ا، روز هفدهم ماه ربیع الاول است؛ در حالی که غیرامامیه معتقدند ایشان دوازدهم ربیع الاول به دنیا آمده اند. کلینی این تاریخ را یا ترجیح داده یا به خاطر تقیّه پذیرفته است که احتمال دومی بیشتر است.

* ص ۲۱۹، همان باب، ذیل «في أيام التشريق»:

با توجه به کلمه «الجمرة الوسطی» که در متن آمده، واضح است که متن به ایام حج اشاره می کند و ایام تشریق سیزدهم تا پانزدهم ذی الحجّه است. این بدان معنی است که مدّت بارداری آمنه -مادر پیامبر ا- یا سه ماه بوده (تاریخ الاول) یا یک سال و سه ماه (تا ربیع الاول سال بعد) که هیچ کدام مدّت زمان بارداری طبیعی نیست. راه حلّهایی برای مسئله پیشنهاد شده که هیچ کدام رضایت بخش نیست.

(بنگرید: مرآة العقول، ج ۵، ص ۱۷۰ تا ۱۷۴؛ بحار، ج ۱۵، ص ۲۵۱ تا ۲۵۴)

این تاریخ را مورّخانی که جزو امامیه نیستند، ارائه کرده‌اند و هیچ روایتی - امامی یا غیر امامی - که به این موضوع دلالت کند، موجود نمی‌باشد. (ر.ک: شرح المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۱۰۳ و ۱۳۱؛ تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۱۸۵؛ سیره الحلبیه، ج ۱، ص ۳۹ و ۵۷)

* ص ۲۲۰، همان باب، ذیل «ثم قبض لاثنتي عشر ليلة مضت من ربيع الأوّل»: این تاریخ را اکثر کسانی که امامیه نیستند، پذیرفته‌اند. اما روزی که امامیه به آن اعتقاد دارد - همان طور که شیخ طوسی عنوان کرده - ۲۸ صفر است. (بنگرید: تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲؛ بحار، ج ۲۲، ص ۵۱۴؛ مرآة العقول، ج ۵، صص ۱۷۴ و ۱۷۵)

* ص ۲۲۱، همان باب، ذیل «خرج رسول الله من الشعب»: شعب ابی طالب همان جایی است که پیامبر أ به دنیا آمد و هنگامی که قریش، دو قبیله بنی هاشم و بنی مطلب را تحریم کرد، این دو قبیله در آن ساکن بودند. (بنگرید به: زندگانی محمد، ترجمه الف گالوم، ص ۱۵۹، ۱۷۲ و ۱۷۳)

* ص ۲۲۶، همان باب، ح ۹، ذیل «الحسین بن عبدالله الصغیر»: در بیشتر نسخه‌های کافی، نامها این‌گونه آمده، ولی کاملاً واضح است که در اسناد موجود، حلقه‌های گمشده‌ای وجود دارد. کلینی در حدیث شماره ۱۲۱۴-۱۲۲۱، اسامی حلقه را ذکر کرده است. (... حسین بن عبیدالله از ابو عبدالله الحسین الصغیر از...). (بنگرید به: معجم رجال الحدیث، ج ۶، صص ۱۷، ۲۳-۲۴)

* ص ۲۲۷، همان باب، ح ۱۰، ذیل «الحسین [عن محمد] بن عبدالله»: در بعضی از نسخه‌ها: «الحسین عن محمد بن عبدالله»، نخستین نفر الحسین بن عبیدالله است که در روایت قبل نامش ذکر شد و نفر دوم الاشعری است که احادیث را از امام رضا علیه السلام نقل می‌کرد. در دسته دیگری از نسخه‌ها: الحسین بن محمد عن

عبدالله، نخستین نفر الاشعری، استاد کلینی بوده است و نفر دوم ابن‌امیر است.
(بنگرید به: مرآة العقول، ج ۵، ص ۱۹۶)

* ص ۲۳۵، همان باب، ذیل ح ۱۸:

در ارتباط با این روایت، شیخ صدوق روایات متعددی نقل کرده که از بین آنها می‌توان به این روایت اشاره کرد:

پدرم از محمد بن حسن از سعد بن عبدالله روایت می‌کند از اسماعیل بن بزیع که امیه بن علی القیسی روایت کرده است: «درست بن ابی منصور الواسطی می‌گوید: از ابوالحسن - موسی بن جعفر علیه السلام - پرسیدم: «آیا آبی، برهان الاهی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؟» (در بعضی متون، «آبی» ابوطالب ذکر شده است.)

شیخ صدوق روایت معتبرتری را از همان درست بن ابی منصور الواسطی نقل کرده که به این شرح است: ابو عبدالله (امام صادق علیه السلام) فرمود: «سلمان فارسی در خدمت چند تن از مردان عالم روزگار بود و آخرین آنان «آبی» بود تا زمانی که خداوند اجازه فرمود. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه ظهور کرد، آبی گفت: «ای سلمان! آن کسی که در جست و جویش بودی هم اکنون در مکه است.» پس سلمان به او گریه کرد.

شیخ صدوق دو روایت دیگر نیز نقل کرده که در آنها به جای این اسم از «آبی» و «بالط» استفاده شده است:

یکم - پدرم که خداوند از او راضی باد، برای من نقل کرد که سعد بن عبدالله برای او نقل کرده که احمد بن محمد بن عیسی، محمد بن حسین بن ابی الخطاب، یعقوب بن یزید الکاتب و احمد بن الحسن بن علی بن فضال برای او گفته‌اند که عبدالله بن بکیر از ابو عبدالله علیه السلام شنیده بوده است که «کسی که فرمان و دستور عیسی بن مریم نهایتاً به او می‌رسد، مردی است به نام آبی.»

دوم - محمد بن الحسن بن احمد بن الولید برای ما نقل کرده است که محمد بن الحسن الصفار و سعد بن عبدالله به نقل از یعقوب از محمد بن ابی عمیر از ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده است که: «آخرین حامل دستوره‌های عیسی بن مریم مردی است به نام بالط. (برای مشاهده روایت‌ها مراجعه کنید به کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۴-۶۶۵)

روایتی دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که کسی از ایشان پرسید: «آخرین حامل دستوره‌های عیسی بن مریم قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسی بوده است؟ ایشان فرمودند: «ابی». (در این روایت منظور از ابی، پدرم می‌باشد. بنگرید به الغدیر، ج ۷، ص ۳۸۹)

شیخ صدوق می‌گوید: بعضی مردم ذکر کرده‌اند که «ابی»، همان ابوطالب یا ابی طالب است. در اینجا سوء تفاهمی رخ داده است. چرا که از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: آخرین حامل دستورات عیسی بن مریم چه کسی بوده است؟ ایشان فرمودند: «ابی» که مردم با اشتباه خواندن این کلمه فکر کردند، منظور «پدرم» است. (کمال الدین، ج ۱، ص ۱۶۶) امامیه به پیروی از امامان خود، و شمار زیادی از غیر امامیه، معتقدند ابوطالب به پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله ایمان داشت و از او حمایت می‌کرد. پس می‌توان تصور کرد که همه این روایتهای درباره شخص دیگری است. بنابراین دلیلی نیست تا بتوانیم روایتی را بر روایتی دیگر ترجیح دهیم و این تعبیر مختلف تنها به عنوان منابع مکمل عنوان شده‌اند.

* ص ۲۴۲، همان باب، ح ۲۴، ذیل «فأمر ما بدالك»:

کلمه بدهاء معانی مختلفی دارد. اما با توجه با سخنان عبدالمطلب در این حدیث، به این معنی به کار رفته است که الله مطابق میل و اختیار خود عمل می‌کند؛ نه جبر که همان اعمال از پیش تعیین شده است؛ در حالی که قوم قریش قبل از ظهور اسلام بر این باور بودند که اعمال خداوند، از پیش تعیین شده است.

* ص ۲۴۳، همان باب، ح ۲۵، ذیل «فقال لللیل: یا محمود»:

کتابهایی که شرح این حادثه را روایت کرده‌اند، «محمود» را نام فیل در نظر گرفته‌اند. (بنگرید به تاج العروس، ج ۲، ص ۳۴۰) اما این احتمال نیز وجود دارد که این عبارت برای مخاطب قرار دادن کسانی استفاده شده که «کار اشتباه انجام نمی‌دهند.»

* ص ۲۴۶، همان باب، ح ۲۹، ذیل حدیث:

این بیتی است از یک قصیده که (ترجمه) بیت بعد از آن به این شرح است:
و عشق را به بشر ارزانی داشت، هیچ کس جز خداوند در عشق بهتر نیست.
(بنگرید به: زندگانی محمد، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۷-۳۷۸؛ زندگانی محمد، ص ۱۶۰)

* ص ۲۴۶، همان باب، ح ۳۰، ذیل حدیث:

این دو بیت از یک قصیده طولانی ابوطالب است که نسبت آن به حضرتش قطعی است. این بیتها، از منابع مختلف در این قصیده نقل شده است. (بنگرید: ابن هشام، ج ۱، ص ۲۹۵ و ۲۹۹؛ زندگانی محمد، ص ۱۲۴ و ۱۲۷)
در مورد دومین بیت، ابن هشام روایت کرده است که «از شخص موثقی شنیدم که مردم مدینه از خشکسالی سختی، رنج می‌بردند. نزد پیامبر اُرفتند و شکایت کردند. پیامبر که اوضاع را مشاهده کرد، بالای منبر رفت و دعای باران خواند. به محض اینکه از منبر پایین آمد، چنان بارانی باریدن گرفت که مردمی که اطراف مدینه ساکن بودند، نزد پیامبر شکایت کردند و گفتند: همه زندگی ما را آب فرا گرفته است. پیامبر اُفرمودند: «ای خدا! با نعمات خود ما را حمایت کن و آنها را به زیان ما قرار مده.» ابرهای باران را از فراز مدینه عبور کردند و مانند تاجی مدینه را در برگرفتند. پیامبر اُفرمودند: «اگر ابوطالب چنین روزی را می‌دید، غرق لذت

می شد.» یکی از یاران ایشان گفت: «به راستی که تو مصداق این بیت هستی: کسی که نزد خداوند روسفید است. کسی که به خاطرش از ابرها باران می بارد. پشتیبان یتیمان و مدافع بیوه زنها.» پیامبر فرمودند: «به درستی که همین طور است.» (ابن هشام، ج ۱، ص ۳۰۰)

* ص ۲۴۸، همان باب، ح ۳۳، ذیل حدیث:

درباره این روایت و روایت بعدی، خواندن این دو روایت خالی از لطف نیست: شیخ صدوق: حسین بن ابراهیم بن احمد بن هاشم المؤدّب و علی بن عبدالله وراق و احمد بن زیاد همدانی بر ایمان روایت کردند که علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش و او از محمد بن ابی عمیر نقل کرده اند که مفضل بن عمر گوید: «ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «ابوطالب علیه السلام ایمانش به اسلام را از طریق محاسباتش طبق حروف ابجد اعلام کرد. او با مفاصل انگشتانش تا ۶۳ شمرد. سپس فرمود: مثل ابوطالب مثل اصحاب کهف است. آنها به یگانگی خداوند ایمان داشتند و آن را در دل مخفی کردند و شرک را ستودند. خداوند به آنها دوبار پاداش خواهد داد.» (معانی الاخبار، ص ۲۸۵-۲۸۶)

شیخ صدوق: ابوالفرج محمد بن مظفر بن نفیس المصری الفقیه گفت: ابو الحسن محمد بن احمد الداودی به نقل از پدرش این گونه برای ما روایت کرده است: «روزی در حضور ابوالقاسم حسین بن روح (سومین نائب امام زمان در زمان غیبت صغری) بودم. مردی پرسید معنی جمله عبّاس بن عبدالمطلب که به پیامبر گفت: «ابوطالب با مفاصل انگشتانش تا ۶۳ شمرد»، یعنی چه؟ ایشان فرمودند: منظور ایشان این بوده: «الله احد جواد» (الف، لام، ها، الف، حاء، دال، جیم، واو، الف، دال) یعنی اوست خدا، نیکو، بی نظیر و بخشنده است. توضیح اینکه [در حساب ابجد] الف یک، لام سی، ها پنج، الف یک، حاء هشت، دال چهار، جیم

سه، الف یک و دال چهار است که اگر این اعداد را جمع کنیم، شصت و سه می‌شود. (بنگرید به: معانی الاخبار، ص ۲۸۶؛ کمال الدین، ج ۲، صص ۵۱۹-۲۰)

نکات زیر قابل توجه است:

الف) در سیستم ابجد، هر حرف یک ارزش عددی دارد. چهار حرف اول الف، ب، ج، د می‌باشند، با ارزشهای عددی ۴، ۳، ۲، ۱. این سیستم در زبانهای عربی و عبری رایج است. (بنگرید به: دستور زبان عربی، دائرة المعارف اسلام، ویرایش دوم، ج ۱، صص ۹۷-۹۸)

ب) سیستم شمارش با استفاده از مفاصل انگشتان (عقد) سیستم بسیار پیچیده‌ای است که در آن به هر کدام از مفاصل انگشتان، یک ارزش عددی داده می‌شود و مانند چرتکه است. (بنگرید به: مرآة العقول، ج ۵، صص ۲۶۰-۲۶۲)

این دو سیستم شمارش کاربردهای مختلفی دارد. سیستم ابجد برای کسانی است که سواد خواندن و نوشتن دارند و سیستم عقد برای بی‌سوادهاست.

ج) از روایت دوم در این تعلیقه، برمی‌آید که ابوطالب ابتدا حروف اول عبارت «الله احد جواد» را در نظر گرفته، براساس حروف ابجد با آنها برخورد کرده است؛ سپس آنها را تک تک مطابق سیستم عقد حساب کرده است. برای افرادی که بی‌سواد بودند، این شیوه فقط به معنی ۶۳ است - یک کد - ولی برای افراد باسواد، تک تک حروف معنی خاص خود را دارد که آنها می‌توانند آن را متوجه شوند.

د) طبق این روایت، مشخص می‌شود که پیامبر ا و عباس، باسواد بودند. امامیه بر این باور است که پیامبر پیش از آنکه به بعثت برسد، درس ناخوانده و امی بود. برای این باور دو مدرک وجود دارد: یک. در آیاتی از قرآن آمده ما کتاب را بر فردی امی نازل کردیم. دو. بعضی سوره‌ها با حروفی آغاز می‌شود که دانستن معانی آنها و توانایی انتقال معنی شان به سواد نیاز دارد.

ه) معنی «در هر زبانی» در روایت، باید براساس معانی مختلفش سنجیده شود:

از طریق شعر (بنگرید به: روایات شماره ۱۲۲۲-۱۲۲۹، ۱۲۲۳-۱۲۳۰) مستقیماً در عربی (بنگرید به: روایات ۱۲۲۱ تا ۱۲۲۸؛ به خصوص بحار، ج ۳۵، صص ۶۸ تا ۱۸۲) و از طریق زبان اشاره. و این، بدان معنی نبوده که او می‌توانسته به زبانهای عربی، عبری و... صحبت کند.

* ص ۲۵۸، باب مولد امیرالمؤمنین علیه السلام، ذیل «سنة أربعين من الهجرة»: تاریخ دقیق، چهارشنبه شب، نوزدهم ماه رمضان است که ضربت خوردند و جمعه شب، بیست و یکم ماه رمضان به شهادت رسیدند. (بنگرید: کتاب الارشاد، ص ۵؛ بحار، ج ۴۲، ص ۲۲۷) تمام تقویمهای تطبیقی، بیست و یکم ماه رمضان آن سال را جمعه عنوان کرده‌اند، نه یکشنبه. احتمال ضعیفی نیز وجود دارد که ایشان بیست و سوم ماه به شهادت رسیده باشند که در آن صورت یکشنبه می‌شود.

* ص ۲۶۳، همان باب، ح ۴، ذیل «عبدالملك بن عمر»: نام صحیح «عبدالملك بن عمیر» می‌باشد که در اسناد روایات شیخ صدوق به همین صورت آمده است (بنگرید: کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۷؛ البحار، ج ۴۲، ص ۳۰۳). این روایت در روایاتی که به امامیه تعلق ندارد نیز آمده و مطابقت می‌کند تا به اسم این شخص می‌رسد. به نظر می‌رسد که حدیث درست همان است که در این کتاب آمده و دلایلی نیز برای این انتخاب وجود دارد که توضیح آنها به خاطر طولانی بودن، در اینجا ممکن نیست.

* ص ۲۶۴، همان حدیث، ذیل «صغر الفاسقین»: در متن «صغر» آمده؛ ولی به نظر می‌رسد که تلفظ صحیح آن «صِغْرُنْ» باشد که در بسیاری نسخ خطی معتبر، از جمله روایت شیخ صدوق به این شکل است.

* ص ۲۶۸، همان باب، ح ۵، ذیل «قرباً من النجف»:
نجف نام سرزمینی است بین حیره تا کوفه.

* ص ۲۶۸، همان حدیث، ذیل «یَسْرَةً عَنِ الْغَرِيِّ»:
الغری، نام گورستانی است که در آن فقط دو قبر وجود دارد. به همین خاطر به آن
«الغریین» هم گفته می‌شود.

* ص ۲۶۹، همان باب، ح ۷، ذیل حدیث:
از آنجا که این روایت چندان معتبر نیست، نیازی به توضیح آن نمی‌بینیم. (بنگرید:
مرآة العقول، ج ۵، ص ۳۰۸)

* ص ۲۷۱، همان باب، ح ۱۰، ذیل حدیث:
این روایت مربوط به فصل بعدی است. احتمالاً در حاشیه نسخه‌ای بوده که
کلینی از آن استفاده کرده و سپس سهواً آن را در این فصل قرار داده است. (مرآة العقول،
ج ۵، ص ۳۱۱)